

Comparison of the affairs and powers of the ruling jurist in the thought of Imam Khomeini and Seyyed Ahmad Khansari

Received: 2019-12-25

Accepted: 2019-01-30

Abdolvahed Karami nejad *

Muhammad Javad Arasta **

The aim of this study is to compare Najaf and Qom ijtiḥad schools with analytical and descriptive method, and by comparing the votes of Imam Khomeini and Seyyed Ahmad Khansari. Imam Khomeini is the symbol of the jurisprudential school of Qom, which considers ijtiḥad arguments to be systematic and based on the major goals of Sharia; the obligation to form an Islamic state under the absolute authority of the jurist is the basis of his political thought. Sayyid Ahmad Khansari is also a symbol of the school of Najaf, whose intellectual accuracy in jurisprudence is more than paying attention to custom. . The government and the administration of society are silent on the idea of reading. At the same time, the legitimacy of the state in terms of the necessity, urgency, and necessity of maintaining the social system, which is the common reason for the customary and Islamic state, can be deduced from his thought.

Keywords: Imam Khomeini, Seyyed Ahmad Khansari, Velayat-e Faqih, Faqih Hakim, Islamic State.



* PhD Student, Department of Public Law, Farabi Campus (University of Tehran), Qom, Iran (dr.karaminejad@abru.ac.ir).

** Associate Professor, Faculty of Public Law, Farabi Campus (University of Tehran), Qom, Iran (mjarasta@ut.ac.ir).

مقایسه‌ی شئون و اختیارات فقیه حاکم در اندیشه‌ی امام خمینی و سید احمد خوانساری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۱۱/۱۰

عبدالواحد کرمی‌نژاد *

محمدجواد ارسطا **



هدف پژوهش حاضر مقایسه‌ی دو مکتب اجتهادی نجف و قم با روش تحلیلی و توصیفی، و از طریق مقایسه‌ی آرای امام خمینی و سید احمد خوانساری است. امام خمینی، نماد مکتب فقهی قم است که ادله‌ی اجتهادی را نظام‌وار و بر محور مقاصد کلان شریعت می‌نگرند؛ و خوب تشکیل دولت اسلامی تحت ولایت مطلقه‌ی فقیه، بنیان اندیشه‌ی سیاسی ایشان است. سید احمد خوانساری نیز نماد مکتب نجف است که دقت عقلی او در فقهات بیش از توجه به عرف می‌باشد، از آنجایی که ایشان ادله‌ی اجتهادی را به صورت نظام‌وار و بر محور مقاصد شریعت نمی‌نگرند، بنابراین، دایره‌ی ولایت را صرفاً در افتاء، قضاء و حسبیه‌ی مضیقّه می‌بیند. دولت و اداره‌ی جامعه در اندیشه‌ی خوانساری مسکوت است. در عین حال، مشروعیت دولت از باب ضرورت و اضطرار و وجود حفظ نظام اجتماعی که دلیل مشترک دولت عرفی و اسلامی است، از اندیشه‌ی وی قابل استنباط می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی، سید احمد خوانساری، ولایت فقیه، فقیه حاکم، دولت اسلامی.

* دانشجوی دکتری حقوق عمومی، پردیس فارابی (دانشگاه تهران)، قم، ایران (نویسنده مسئول).
(dr.karaminejad@abru.ac.ir).

** دانشیار، گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق پردیس فارابی (دانشگاه تهران)، قم، ایران.
(mjarasta@ut.ac.ir).

امام خمینی و مرحوم سید احمد خوانساری، دو فقیه و مرجع مسلم معاصر و به لحاظ علمی، از مشاهیر جهان تشیع در قرن اخیر هستند. یکی رهبر انقلاب جهانی اسلام و دارای مقبولیت عامه و دیگری هم بنابر گواهی آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی: «مجتهد بود، به هر معنا که اجتهاد را تفسیر کنیم؛ و عادل بود، به هر معنا که عدالت را معنی کنیم» (انصاریان خوانساری، ۱۳۹۴، ص. ۵۰). امام خمینی ایشان را چنین معرفی می‌کند:

این عالم بزرگوار و مرجع معظم که پیوسته در حوزه‌های علمیه و مجامع متدینه مقام رفیع و بلندی داشت و عمر شریف خود را در راه تدریس و تربیت و علم و عمل به پایان رساند، حق بزرگی بر حوزه‌ها دارد؛ چه این که با رفتار و اعمال خود و تقوا و سیره‌ی خویش پیوسته در نفوس مستعدۀ موثر و موجب تربیت بود. (امام خمینی، ۱۳۹۲/الف، ج ۱۹، ص. ۱۳۸)

محمدهادی معرفت درباره‌ی این مرجع معظم می‌نویسد: «آن چه در میان علمای قم پس از فوت آیت‌الله بروجردی مسلم بود، اعلمیت ایشان بود. لذا افرادی چون امام خمینی سعی داشتند مرجعیت ایشان را پس از آیت‌الله بروجردی مطرح نمایند، اما ایشان نپذیرفت» (معرفت، ۱۳۷۸، ص. ۲۹۷).

امام خمینی و آیت‌الله خوانساری را می‌توان نماد دو مکتب فقهی قم و نجف دانست. این دو مکتب درباره‌ی حضور فقه و فقیه در سیاست، دو دیدگاه متفاوت دارند. پیروان مکتب نجف، ولایت سیاسی فقیه در زمان غیبت را به صورت نظام‌مند دنبال نمی‌کنند؛ حال آن که ولایت و حاکمیت سیاسی فقیهان در مکتب قم طرف‌داران فراوانی دارد. نگارنده به این نکته نیز واقف و معترف است که در شکل‌گیری اندیشه‌ی این دو فقیه، عوامل مختلفی از جمله پیش‌فهم‌ها و عوامل محیطی اثرگذار بوده‌اند؛ ولی در این مجال مختصر، تنها مبانی فقهی‌ای که در شکل‌گیری اندیشه‌ی فقهی به صورت مستقیم اثرگذار بوده است، معیار مقایسه‌ی آن دو قرار خواهد گرفت. این مقایسه درباره‌ی شئون فقیه واجد شرائط می‌تواند دارای اهمیّت ویژه‌ای بوده و باعث غنای علمی و اجتهادی پیرامون این موضوع مهم شود.

در این مقاله، به این پرسش پاسخ داده خواهد شد که بین دیدگاه‌های دو فقیه مورد بحث، درباره‌ی شئون و اختیارات فقیه جامع‌الشرایط در ابواب فقهی و حوزه‌ی عمومی و سیاسی، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد؟ مبانی و پیامد هر یک از دو دیدگاه چیست؟



۱. مبانی نظریه‌ی امام خمینی

مطالعه‌ی مبانی نظریه‌ی امام خمینی، انسجام هدفمند آن را آشکار می‌سازد. او ابتدا منظومه‌ی جامعی از اسلام را براساس تعالیم کلامی برای خود ایجاد نمود و آن را مبنای اجتهاد در فقه الاحکام قرار داد. در ادامه به اجمال این مبنا را توضیح می‌دهیم.

۱.۱. قاعده‌ی حفظ نظام

به اتفاق عقل و شرع، پاسداری از تمامیت ارضی و عرضی و ساختار اجتماعی مسلمانان واجب است. بشر با تجربه‌ی طولانی، پاسداشت نظام را عنصر اساسی استمرار حیات بشری می‌داند. حفظ نظام - در اصطلاح - عبارت است از مجموع سامانه‌ی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ارزش‌ها، هنجارها و باورهایی که ساختار جامعه مبتنی بر آن‌هاست و در صورت اختلال در آن، نظام اجتماعی در معرض ویرانی قرار می‌گیرد» (باقی‌زاده و امیدی‌فرد، ۱۳۹۳، ص. ۱۶۹). وجه دیگر حفظ نظام، اختلال نظام است که به حکم عقل و شرع ممنوع است. «اختلال نظام ضد عام حفظ نظام است و از این‌رو در فقه ما بارها کنار هم قرار گرفته‌اند» (ایروانی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص. ۵۲).

این مهم در شریعت اسلامی نیز مورد توجه قرار گرفته است. وجوب حفظ نظام از چنان پشتوانه‌ای برخوردار است که نه تنها به عنوان یک حکم شرعی، بلکه به عنوان قاعده‌ی مسلم در ساختار شریعت اسلامی رخ نمایانده و مصدر بسیاری از احکام دیگر گردیده است. به عنوان نمونه می‌توان به فتوای برخی فقهای بزرگ به وجوب کفایی تحصیل اجتهاد به عنوان شرط قضاوت اشاره نمود که دلیل آن توقف نظام بر وجود قضات واجد شرایط است^۱ (نجفی، ۱۴۰۲، ج ۲۱، ص. ۴۰۴). بنابر فتوای مورد اتفاق فقیهان، أخذ اجرت بر واجبات نظامیه یا همان اموری که پایه‌ی قوام و استمرار جامعه هستند، بلااشکال است (غروی اصفهانی، ۱۴۳۰، ص ۲۱۱ و توحیدی تبریزی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص. ۲۷). قاعده‌ی حفظ نظام در اندیشه‌ی امام خمینی جایگاه ویژه‌ای دارد و مستند بسیاری از فتاوا و نظرات ایشان است. از دیدگاه او «حفظ نظام از واجب‌های مؤکد، و از هم‌گسستگی و اختلال امور مسلمانان امر ناخوشایند است؛ اجرای احکام خداوند و منع از اختلال نظام، بدون وجود والی و برقراری حکومت امکان ندارد» (امام خمینی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص. ۶۱۹). در این نگرش، واژه‌ی "نظام" همان مجموعه‌ی سامانه‌ای است که ذکرش رفت.



۱. «لتوقف النظام علیها».



۱،۲. جامعیت و جاودانگی اسلام

واژه‌ی "جامعیت"، ناظر به قلمرو حیات بشر است که شامل همه‌ی ابعاد مورد نیاز روحانی و مادی، دنیایی و آخرتی انسان می‌شود. واژه‌ی "جاودانگی"، ناظر به دوام و ابدیت برنامه و احکام اسلامی تا رستاخیز است. در کلمات و اندیشه‌ی امام خمینی، هر دو واژه دارای کاربرد قابل توجهی هستند. جامعیت و جاودانگی اسلام و برنامه‌ی ارائه‌شده‌ی آن، برای تمام سطوح زندگی بشر اصالت اندیشه‌ی امام و مبنای سلوک عملی و اجتهاد فقهی ایشان است؛ این مساله در تمام مقاطع زندگی فکری، علمی، سیاسی و اجتماعی، مورد توجه و مبنای اسلام‌شناسی ایشان بوده است. از دیدگاه او:

اسلام از قبل از تولد انسان شالوده‌ی حیات فردی را ریخته است تا آن وقت که در عائله زندگی می‌کند، شالوده‌ی اجتماع عائله‌ای را ریخته است و تکلیف معین فرموده است تا آن وقت که در تعلیم وارد می‌شود، تا آن وقت که در اجتماع وارد می‌شود، تا آن وقت که روابطش با سایر ممالک و سایر دول و سایر ملل هست. تمام این‌ها برنامه دارد؛ تمام این‌ها تکلیف دارد در شرع مطهر. این‌طور نیست که فقط دعا و زیارت است؛ فقط نماز و دعا و زیارت احکام اسلام نیست؛ دعا و زیارت یک باب از ابواب اسلام است، لکن سیاست دارد اسلام؛ اداره‌ی مملکتی دارد اسلام؛ ممالک بزرگ را اداره می‌کند. (امام خمینی، ۱۳۹۲/الف، ج ۲، ص. ۳۱ و ج ۴، ص. ۴۵۲)

ایشان گاهی برای اثبات برتری جامعیت اسلام به مقایسه مبادرت نموده و بر این باور است که: «قانون‌های بشری انسان را به همان زندگانی مادی دنیایی دعوت می‌کنند و از زندگانی همیشگی غافل می‌کنند و چنین قانونی برای انسان که دارای دو زندگانی است و سازوبرگ هر دو را نیازمند است، زیان‌های ناگفتنی دارد» (امام خمینی، ۱۳۲۷، ص. ۳۱۲-۳۱۳). در آثار فلسفی ایشان نیز این نکته مورد اشاره قرار گرفته است. (اردبیلی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص. ۳۴۶) این نگرش طی مرور زمان و ممارست علمی و اجتهادی و تجربی، نه تنها رو به سستی نگرایی که متکامل و راسخ‌تر نیز شده است؛ تاجایی که در اواخر عمر، همان نگرشی را داشتند که در سن ۴۵ سالگی هنگام تألیف کشف‌الاسرار^۱ پیشه کرده بودند. این ثبات و رسوخ در تمام اظهار نظرهای ایشان مشهود است.

۱. نام این اثر "کشف اسرار" بوده است ولی نسخه‌ی مورد ارجاع با نام کشف‌الاسرار چاپ و منتشر شده است.

۱,۳. ضرورت حکومت اسلامی

در اندیشه‌ی امام خمینی، بخشی از احکام اسلام مستلزم تشکیل حکومت اسلامی است؛ درغیراین صورت قابل اجرا نخواهد بود. عدم اجرای برخی از احکام، با جامعیت و جاودانگی اسلام ناسازگار است. «ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم نیز ادامه دارد. طبق آیه‌ی شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم‌الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیامده، تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود؛ یا انواع مالیات‌های مقرر گرفته نشود؛ یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه‌ی جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام، تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید؛ فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس برای این که هرج و مرج و عنان‌گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه‌ی اموری که در کشور جریان می‌یابد. بنابراین به ضرورت شرع و عقل آن‌چه در دوره‌ی حیات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و زمان امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است. که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است» (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/ب، ص. ۲۷).

۱,۴. سیره‌ی عملی پیامبر و امیر مومنان عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

اولین گام اساسی پیامبر اکرم پس از استقرار در مدینه، تشکیل دولت و تصدی قدرت عمومی بود؛ این اتفاق از مسلمات تاریخ اسلام بوده و کسی در آن تردیدی ندارد. پس از آن حضرت، علی بن ابی‌طالب برای تصدی قدرت و دولت اسلامی تلاش نمود؛ ولی به دلایلی موفق نشد. «سنه‌ی ۳۵ هـ.ق با بیعت مردم دولت آن حضرت شکل گرفت که عمرش پنج سال است» (رشاد، ۱۳۸۷، ج ۴، ص. ۴۹؛ معادخواه، ۱۳۸۳، ج ۱، ص. ۵۸). از آن‌جاکه در اندیشه‌ی او معصوم در دوره‌ی غیبتش همه‌ی صلاحیت‌های سیاسی و حکومتی خود را





به فقیه واجد شرائط منتقل کرده است، مانند او موظف به تشکیل دولت است. استناد به سیره‌ی این دو معصوم بارها در کلمات امام صورت پذیرفته و رفتار نبوی را یادآور شده و معتقد است: «در زمان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند، بلکه آن را اجرا می‌کردند. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می‌کرد. دست سارق را می‌برید؛ حد می‌زد؛ رجم می‌کرد» (امام خمینی، ۱۴۳۴/ب ص. ۷۸). در دیدگاه امام تمام این صلاحیت‌ها در دوران غیبت به فقیه منتقل شده است و دیگران نباید متصدی خودمختارانه‌ی آن‌ها شوند.

۲. مبانی نظریه‌ی آیت‌الله خوانساری

مبانی دیدگاه آیت‌الله خوانساری در اجتهاد، که همان دیدگاه مکتب نجف است، به گونه‌ی دیگری مطرح شده است. در مکتب اجتهادی او هریک از ادله بدون توجه به دیگری و به دور از نگرش نظام‌واره مورد بررسی قرار می‌گیرند. در این مکتب، توجه به مقاصد شریعت چندان مشهود و قابل برداشت نیست.

۲.۱. اصل عدم ولایت

اگرچه مرحوم خوانساری در آثار فقهی خود به تبیین "اصل عدم ولایت" پرداخته است، ولی در اثر کلامی‌اش، التزام به لزوم نصب الهی از طریق نصوص وحیانی نسبت به پیامبر و نصوص نبوی نسبت به ائمه‌ی معصومین و سلب مشروعیت از غیر آن را برآیند اصل عدم ولایت می‌داند (خوانساری، ۱۳۹۸ هـ / ب ص. ۲۳)؛ لذا در مقام بررسی ادله‌ی مربوط به ولایت حاکم در تمام ابواب فقهی به این اصل ملتزم است. در تبیین ولایت فقیه، به دلیل و برهان عقلی توجهی ندارد و نظام اجتهادی خود را در این مساله، مانند سایر ابواب فقه، بر ادله‌ی نقلی استوار می‌سازد. در دلیل نقلی نیز از تفسیر موسع پرهیز می‌کند تا اصل عدم ولایت را پاس داشته و موجبات تضعیف آن را فراهم نساخته باشد. بنابراین، بدون توجه به دریافت‌ها و نظرات مشهور، ادله‌ی نقلی را یکی پس از دیگری مورد بررسی قرار می‌دهد. پس از احراز ایراد سندی و دلالتی، نخست انجبار ضعف آن‌ها با عمل اصحاب را انکار نموده و اعتبار ادله برای اثبات ولایت فقیه به معنای اباحه‌ی تصرف را در حد امور حسبیه‌ی مضیقّه می‌پذیرد.

بین این دو صلاحیت تفاوت زیادی وجود دارد. خاستگاه صلاحیت ناشی از اباحه‌ی تصرف، ضرورت است؛ ولی صلاحیت ناشی از ولایت، مبتنی بر نیابت عامه و مصلحت است. بی‌تردید اختیارات مقتدرانه در صلاحیت ولایی بسیار بیش‌تر از اختیارات ناشی از

اباحه‌ی تصرف است. در صلاحیت ناشی از اباحه‌ی تصرف، اگر فقیه به فردی برای تصدی امری از امور حسبیه وکالت دهد، با فوت او وکیل او منعزل است؛ ولی در وکالت ناشی از ولایت، فوت موکل، موجب انعزال وکیل نمی‌گردد. با توجه به مجموعه‌ی تفاوت‌های بین این دو می‌توان اباحه‌ی تصرف را "ولایت متزلزل" نامید(همان، ص. ۲۵).

۲،۲. اصل لزوم عصمت حاکم اسلامی

منظومه‌ی اندیشه‌ی ایشان این است که حاکمیت و حکومت اسلامی باید در دست امام معصوم منصوب و منصوب از سوی خدای متعال باشد. پیامد عملی این اصل این است که چنانچه دلیلی بر استثنائاتی اقامه گردد، باید به منطوق مضیق و یا قدر متیقن آن ملتزم بود. ولایت امامان معصوم قدر متیقن دلیلی است که آنان را از شمول اصل عدم ولایت خارج ساخته است؛ تعمیم آن به غیرمعصوم پذیرفته نخواهد بود(همان).

۲،۳. اختصاص اجرای برخی از ابواب شریعت به امام معصوم

همان‌گونه‌که از نظر گذشت در اندیشه‌ی سید خوانساری، اجرای برخی از آموزه‌ها و احکام اسلامی منوط به حضور معصوم علیه السلام است و بدون حضور او قابلیت اجرایی ندارد. لازمه‌ی آشکار و غیرقابل انکار نظریه‌ی او، نفی استعداد اجرایی بسیاری از احکام اسلام در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی است. دغدغه‌ی ارائه‌ی طرح و راهکار برای اداره‌ی شئون سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی اسلامی در آثارشان مشهود نبوده و بیش‌تر با رویکرد فردگرایانه و تبیین تکالیف مکلفان، احکام را استنباط نموده‌اند؛ به‌همین دلیل در مواردی مانند حدود، گاهی به‌صراحت بر این باور است که این بحث بی‌فایده است، زیرا اجرای حدود در اختیار امام معصوم علیه السلام است و او خود می‌داند که تکلیفش چیست و نیازی به تعیین تکلیف برای او با اجتهادات فقیهان نیست (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص. ۸۰). پس براساس دیدگاه مرحوم خوانساری، ولایت فقیه تنها در موارد مصرح معتبر است و تفسیر موسع از آن را نمی‌توان پذیرفت.

۳. شئون و اختیارات فقیه در باب عبادات

یکی از ساحت‌های مورد اختلاف درباره‌ی صلاحیت و شئون فقیه جامع شرایط حوزه‌ی عبادات است. وجوب برخی از عبادات مانند نماز جمعه و نماز عیدین مشروط به حضور امام معصوم علیه السلام است. در زمان غیبت پیشوای معصوم، فتاوی‌ی گوناگونی از سوی فقهای شیعه در خصوص این دو صادر شده است.

در اندیشه‌ی امام خمینی نماز جمعه "واجب تخییری" است (امام خمینی، ۱۳۴۴ق/ب، ج ۱،





ص. ۲۱۸). اگرچه احتیاط مستحب را در جمع بین جمعه و ظهر می‌داند، ولی آن را مُکْفِی از نماز ظهر دانسته و هرکس که نماز جمعه را به جا آورد، واجب نیست که نماز ظهر هم بخواند (همان). فتوای کفایت نماز جمعه از نماز ظهر ناظر به تسری فی الجمله‌ی صلاحیت امام معصوم به فقیه جامع‌الشرایط برای اقامه‌ی این عبادت است؛ ولی در اندیشه‌ی آیت‌الله خوانساری تنها «در زمان حضور معصوم واجب عینی است و در زمان غیبت آن حضرت اشکالی در به‌جا آوردن آن نیست رجاءً، ولی اکتفا به آن از نماز ظهر محل اشکال است» (خوانساری، ۱۳۸۳ق، ص ۳۰۳) عدم وجوب نماز عید فطر و نماز عید قربان، عدم کفایت نماز جمعه از نماز ظهر در دوران غیبت و اناطه‌ی وجوب عینی نماز جمعه بر حضور معصوم علیه‌السلام یا نایب خاصش، اجازه‌ی اقامه‌ی آن با نیت رجاء، اختصاص حرمت تکلیفی و بطلان معامله در وقت اقامه‌ی نماز جمعه در زمان حضور معصوم (همان) ناظر به تفاوت بین صلاحیت امام معصوم علیه‌السلام و غیرمعصوم در حوزه‌ی عبادات نزد مرحوم خوانساری است.

صلاحیت تصمیم‌گیری حاکم در خصوص مکان نمازگزار نیز جالب توجه است. در اندیشه‌ی فقهی امام خمینی اگر مسجد خراب هم شود، نمی‌توانند آن را بفروشند یا داخل ملک و جاده نمایند، ولی تخریب آن را از باب تراحم بین دو حکم شرعی و تقدم حکم اهم بر مهم با اذن حاکم جایز می‌دانند. (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۳)؛ زیرا «حکومت برتر از احکام اولیه‌ی فرعیه‌ی الهیه است» (امام خمینی، ۱۳۹۲/الف، ج ۲۰، ص. ۴۵۱) ولی در آثار آیت‌الله خوانساری راجع به تقدم اهم در مقام تراحم^۱ بین بقای مسجد و مصالح و ضرورت‌های شهری نظر و نکته‌ای یافت نمی‌شود. شاید بدهت تقدم اهم که ضرورت شهری و در نتیجه، جواز تخریب مسجد است، منشأ سکوت او باشد.

امام خمینی اذن حاکم شرع را در صورتی که مالک مکان مغضوب ناشناخته بوده، نافذ دانسته، نماز را در پرتو اذن وی صحیح می‌داند (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص. ۱۴۷). از دیدگاه سید خوانساری اجازه و تنفیذ حاکم از باب ولایت عامه، جواز به‌جا آوردن نماز در این مکان را موجب نمی‌شود؛ زیرا این امر متوقف بر ثبوت ولایت عامه برای فقیه است که به‌نظر

۱. تراحم، یعنی تعاند و تنافی دو حکم شرعی در مقام امتثال و عمل؛ به‌این‌معناکه در مقام امتثال، اتیان هر دو برای مکلف میسر نمی‌باشد و ناگزیر از رهاکردن یکی و امتثال دیگری است؛ مانند حفظ مسجد و لزوم توسعه‌ی خیابان شهری.

محل اشکال است (خوانساری، ۱۴۰۳ق، ص. ۱۵۳). خاستگاه تفاوت این دو نگرش را باید نظریه‌ی ولایت عامه یا مطلقه‌ی فقیه دانست که تنفیذ شرعی اذن حاکم را موجب می‌شود؛ گزاره‌ای که مورد تایید پیوسته‌ی امام خمینی و مورد تردید و انکار مکرر آیت‌الله خوانساری است.

۳،۱،۱. شئون و اختیارات فقیه جامع‌الشرایط در واجبات مالی

بخشی از عبادات اسلامی در ساحت امور مالی واقع شده و تحت‌عنوان واجبات مالی از آن بحث می‌شود. دلیل عبادی‌دانستن این بخش این است که شرط تنجز آن قصد قربت است و بدون قصد قربت، مکلف بری‌الذمه نمی‌شود. در قرآن کریم (مریم، ۳۱-۳۷) و روایات اسلامی (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص. ۲۰) نیز این دو را کنار هم قرار داده‌اند. فقیهان شیعه در این حوزه نیز دارای صلاحیت‌ها و شئونی هستند که ناشی از ولایت یا اباحه‌ی تصرف است. امام خمینی و آیت‌الله خوانساری در این حوزه دارای دو دیدگاه متفاوت‌اند که از نظر خواهد گذشت.

۳،۱،۱. شئون و اختیارات فقیه در باب زکات

دیدگاه هر دو فقیه معاصر، درباره‌ی زکات این است که وجوب زکات و مالیات‌های اسلامی ضروری دین است. (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۲، ص. ۲۹۴؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۲، ص. ۱۰۰ و ۱۴۰۳). افضل و بلکه احوط در زمان غیبت، پرداخت زکات به فقیه است؛ به‌ویژه اگر حکم به پرداخت نماید. زیرا او به موقع مصرفش آگاه‌تر است. (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۲، ص. ۲۹۴ و خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۲، ص. ۳۹۵) به‌نظر امام خمینی «اگر فقیه به‌عنوان ولایت، زکات را از مالک گرفته و سپس تلف شود، ذمه‌ی مالک بری است». (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۲، ص. ۲۹۴)

از دیدگاه خوانساری «اگر ولایت عامه برای فقیه ثابت باشد، می‌توان حکم به پرداخت زکات از باب ولایت را پذیرفت» (خوانساری، ۱۴۰۳ق، ص. ۳۹۵). او در ادامه بر این باور است که در اثبات مبنا - یعنی ولایت عامه برای فقیه - تردید و تأمل وجود دارد (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۲، ص. ۱۰۱)؛ باین‌حال در مقام بیان مورد ارجح در پرداخت زکات معتقد است: «افضل تسلیم‌نمودن زکات به مجتهد جامع‌الشرایط است؛ به‌خصوص اگر مطالبه کند هرچند اقوی عدم وجوب پرداخت به مجتهد و جواز مصرف آن توسط خود زکات‌دهنده است، به مباشرت خودش» (خوانساری، ۱۳۹۸ق، ص. ۱۵؛ ۱۴۰۵ق، ج ۷، ص. ۸۰).

ارجحیت فقیه برای دریافت زکات نه از باب ولایت، بلکه به‌دلیل اعرفیت و ابصریت





فقیه به موارد مصرف است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۲، ص. ۱۵). البته اعرافیت فقیه به مواقع مصرف را به صورت یک قاعده‌ی فراگیر و مطلق نمی‌پذیرد و بر این باور است که: «گاهی مالک بهتر از فقیه مواقع مصرف را تشخیص می‌دهد» (خوانساری ۱۳۸۹، ق. ص. ۸۱)؛ ولی «اگر مجتهد حکم کند به بردن زکات نزد او، واجب است بردنش و در این صورت [برای مقلدش] جایز نیست که خود مبادرت به مصرف زکات در موارد تعیین شده بنماید» (خوانساری، ۱۴۰۳، ق. ص. ۴۰۲). مبنای این نگرش را باید ولایت در فتوا و وجوب تقلید دانست؛ به همین دلیل برائت ذمه‌ی زکات‌دهنده‌ای که فقیه از باب ولایت عامه زکاتش را گرفته است، موکول به تقلید از مجتهدی می‌داند که معتقد به ولایت عامه‌ی فقیه است؛ در غیر این صورت برائت ذمه را مردد دانسته و پرداخت زکات به حاکم بر مبنای ولایت عامه را مورد تردید قرار می‌دهد (خوانساری، ۱۴۰۳، ق. ص. ۱۵).

از آن جا که در دیدگاه او پرداخت زکات به فقیه بر مبنای ولایت با اشکال مواجه می‌شود، وکالت را راهکار شرعی برای جواز پرداخت زکات به فقیه پیش‌نهاد می‌نماید؛ به این معنا که فقیه، وکیل مالک مال متعلق زکات باشد تا آن را «به عنوان وکالت به فقیر برساند» (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۲، ص. ۱۰۰). علاوه بر آن، زکات در حوزه‌ی عبادات است که قصد قربت شرط صحت آن است. هم‌چنین «تولی نیت مالک ممتنع از ادای زکات، توسط حاکم شرع محل تأمل است» (خوانساری، ۱۳۹۸، ق. ص. ۷۵). از نظر ایشان، اجازه‌ی فقیه موجب تصحیح شرعی خرید مالی که بخشی از آن متعلق زکات است، نمی‌شود. زیرا «چنین تأثیری برای اجازه‌ی حاکم شرع، مبتنی بر ثبوت ولایت عامه برای فقیه است که مبنای [ولایت عامه برای فقیه] محل تردید و مخدوش است» (خوانساری، ۱۴۰۳، ق. ص. ۷۰). هم‌چنین اگر بدون اجازه‌ی حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته شده، تجارت نماید و ضرر کند، نباید چیزی از زکات کم کند؛ ولی اگر منفعت کند، بنا بر احتیاط واجب باید آن را به مستحق بدهد؛ ولی مساله بر حسب قواعد محل اشکال است؛ زیرا صحت معامله وجهی ندارد، مگر با اجازه‌ی حاکم شرع؛ و این مشکل است» (خوانساری، ۱۴۰۳، ق. ص. ۳۴۲). به دلیل اشکال در مبنای ادای زکات به حاکم به عنوان ولایت، وجوب پرداخت زکات به وی چندان موجّه به نظر نمی‌رسد» (خوانساری، ۱۳۹۸، ق. ص. ۷۶).

دلیل عدم جاهت و تردید در صحت پرداخت به حاکم، ثابت نبودن ولایت عامه برای فقیه در اندیشه‌ی خوانساری است. بر مبنای اصل عدم ولایت در حوزه‌ی زکات، فقیه مبسوط‌الید نیست؛ دلیل این رویکرد را باید اعتقاد وی به عدم ثبوت ولایت عامه تلقی نمود.

۳،۱،۲. شئون و اختیارات فقیه در باب خمس

فتوای مشهور فقیهان این است که خمس به شش بخش تقسیم می‌شود؛ سهم خدا، سهم رسول خدا، سهم نزدیکان و ذوی‌القربای رسول. و سه سهم مخصوص امام است؛ سهم ایتم آل محمد، سهم فقرای آنان، سهم ابن‌السبیل آنان (طوسی، ۱۳۸۷ش، ص. ۲۸۹؛ حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص. ۶۲۷؛ حکیم، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۸۲). هم‌چنین مصرف سهم امام باید با اذن مجتهد جامع‌الشرايط باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص. ۳۱۷) و «برای مصرف سهم سادات هم باید از مجتهد جامع‌الشرايط اجازه گرفت» (همان).

خوانساری در این رابطه معتقدند:

سهم امام که عبارت است از سهم خدا، سهم رسول و سهم ذوی‌القربی در زمان غیبت، باید در راستای تامین کمبودهای طوائف سه‌گانه از سادات صرف شود؛ اما مصرف سهم امام علیه‌السلام در غیر سادات ناشی از قطع به رضایت امام علیه‌السلام است. دلیل آن هم اخبار تحلیل خمس برای شیعیان و تتبع در احوال ائمه علیهم‌السلام است که گویای رضایت آنان بر تصرف شیعیان در خمس است. رضایت آنان نیز موجب اباحه‌ی تصرف است، نه ملکیت. (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۱۲۷)

الزام احتیاطی بر تامین نظر پرداخت‌کننده‌ی خمس در کنار نظر حاکم شرع، گویای عدم اختیار تامه‌ی مستقل فقیه برای تصمیم‌گیری در این موضوع است. البته در جای دیگر، ضمن اعتبار اجازه و تشخیص مجتهد جامع‌الشرايط برای مصرف سهم امام، هماهنگی با نظر مالک متعلق خمس را از باب احتیاط لازم می‌داند و بر این باور است که: «به‌موجب احتیاط، باید به مجتهد جامع‌الشرايط برسد تا او در موارد صلاحدید خود مصرف نموده یا تحت نظارت و اذن او مصرف گردد» (خوانساری، ۱۳۹۸ق، ص. ۱۶۶ و ۱۶۷). مبنای چنین نگرش این است که حاکم شرع، سلطه‌ی مالکانه و حاکمانه‌ی محض بر خمس پیدا نمی‌کند، بلکه سهم امام هم ملک سادات بوده و اجازه و رضایت آنان در کنار صلاحدید حاکم شرع الزامی است و باید رضایت آنان در مصرف خمس، ضمیمه‌ی اذن حاکم گردد تا حریم مالکیت خصوصی نیز پاس داشته شود. اصرار آیت‌الله خوانساری بر این انضمام، به این دلیل است که ولایت فقیه نمی‌تواند مالکیت سادات بر خمس را سلب نماید.

۴. شئون و اختیارات فقیه حاکم در باب عقود

مبحث "عقود" همه‌ی ابوابی را دربر می‌گیرد که لازمه‌ی تحقق آن وجود دو طرف (موجب و قابل) است و فاقد جنبه‌ی تعبدی است. در این مختصر، برخی از ابواب فقهی را





به‌عنوان نمونه بررسی می‌کنیم تا تفاوت دیدگاه امام و مرحوم خوانساری را نمایان سازیم.

۴،۱. شئون و اختیارات فقیه حاکم در باب "وقف"

باب وقف در مواردی با موضوع شئون و صلاحیت‌های حاکم شرع مرتبط می‌شود؛ زیرا جایگاه و صلاحیت تعیین‌کننده‌ای دارد. در نگرش امام خمینی برای تحقق قبول در وقف عام، قبول توسط حاکم شرع یا منصوب او موجب تنفیذ شرعی وقف عام است (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۲، ص. ۶۹). همچنین در تحقق قبض که شرط صحت وقف است و موقوف‌علیهم نابالغ یا سفیه یا مجنون و یا برای سادات و امثال این‌هاست و قیّم و یا متولی وقف معین نشده و یا مفقود هستند، پذیرش و قبول حاکم شرع، موجب تنجز و تحقق شرعی وقف می‌باشد (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۲، ص. ۴۳۰). در صورت خیانت متولی یا قیّم و انحراف وقف از مصرف و موارد تعیین‌شده، تعیین متولی یا قیّم در صلاحیت حاکم شرع خواهد بود (همان، ص. ۴۳۱).

در نگرش فقهی آیت‌الله خوانساری حاکم شرع چنین صلاحیتی ندارد. در موردی که وقف، عام باشد و افراد معینی منظور نگردد، مانند وقف برای مسجد و مدرسه یا فقرا و سادات، که قابل، معین و مشخص نیست، «نظریه‌ی معروفی که پذیرش حاکم یا ناظر را کافی دانسته است فاقد اعتبار است؛ زیرا هیچ یک از این دو مقام، طرف عقد نیستند که قبول آنان رکن وقف را محقق نماید. گرچه ولایت عامه را هم برای حاکم پذیرفته باشیم؛ ولی چنان گستردگی ندارد که این مورد را پوشش داده و فقدان قابل را جبران نماید. شاهد گویای این نظر، هبه است که اگر واهب به‌صورت عام برای موجودین یک شهر و یا آبادی چیزی را هبه نماید، بدون پذیرش هبه توسط موجودین، پذیرش حاکم و متولی موجب تنجز آن نمی‌شود» (خوانساری ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص. ۳). چنانچه بر افراد مخصوصی مانند اولاد خود وقف کرده باشد و آن‌ها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است؛ و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ ایشان است. برای استفاده از وقف، اجازه‌ی حاکم شرع لازم نیست. اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک، متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است (خوانساری، ۱۴۰۳ق، ص. ۴۷۳).

نظرات فوق‌گویای این است که از نظر مرحوم خوانساری عمل براساس نیت واقف مهم است و حاکم شرع از باب ولایت، اجازه‌ی ورود به این مورد را ندارد و به‌همین جهت تنها می‌تواند متولی را تعیین نماید. براین‌اساس «بر فرض ثبوت ولایت عامه برای فقیه،

باز این مورد مشمول صلاحیت دخالت و تصمیم‌گیری او نخواهد بود» (همو، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص. ۳)؛ زیرا پذیرش مداخله‌ی حاکم و صلاحیت او در مواردی از وقف، از باب ضرورت امور حسبه و رهایی از بلا تکلیفی و تحیر است و فراتر از آن مشروعیت ندارد.

۴،۲. شئون فقیه حاکم در باب نکاح

ازدواج و تشکیل خانواده از جهات متعددی مصداق حوزه‌ی خصوصی است که اصل بر ناروا بودن دخالت ثالث است؛ بنابراین چنانچه دخالت ثالث مجاز گردد، استثنایی بر این اصل است که برآیند ضرورت یا مصلحت یکی از طرفین و یا هر دو طرف می‌باشد. دو فقیه مورد بحث در باب نکاح، در خصوص ازدواج دختر و پسر نابالغ و یا غیر رشید، پدر و جد پدری را دارای ولایت می‌دانند و معتقدند که اصل این است که حاکم شرع در باب نکاح ولایت ندارد.

از دیدگاه امام خمینی «در صورت فقدان این دو یا وصی آنان، از باب ضرورت و مراعات مصلحت ملزمه و ترک مفسده‌ای که تحرز از آن لازم است، دخالت و تصمیم حاکم شرع لازم است» (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۲، ص. ۲۴۴). مرحوم خوانساری چنین نظری را برنتابیده، بر اصل عدم ولایت پافشاری می‌کند و معتقد است تنها امام معصوم حاضر و یا منصوب خاصش دارای ولایت در این حوزه است (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص. ۱۶۵)؛ بنابراین، چنانچه دلیلی بر پذیرش و الزام دخالت ثالث ارائه گردد، باید به قدر متیقن آن اکتفا نمود. اصل عدم ولایت نیز، این دیدگاه را معاضدت می‌نماید.

در اندیشه‌ی امام خمینی لازم است مقررات دولتی و قانونی در رابطه با ازدواج رعایت گردند (امام خمینی، ۱۳۹۲ج، ج ۳، ص. ۱۳۶)؛ فقدان پدر و جد پدری مانع از ازدواج دختر نیست، بلکه با تصمیم و تنفیذ حاکم شرع ازدواج صورت می‌گیرد (همان). هم‌چنین در خصوص ازدواج نابالغ، ورود حاکم شرع از باب ولایت است. از آنجا که در اندیشه‌ی مرحوم خوانساری، ولایت عامه برای فقیهان مخدوش است، دخالت حاکم در ازدواج مبهم و فاقد جاهت شرعی است. از نظر ایشان "سلطان" که در روایت، ولی بی‌سرپرستان معرفی شده است، تنها بر امام معصوم و نائب خاصش منطبق است و شامل سایرین نمی‌گردد. ایشان تصریح می‌کنند:

اثبات ولایتی مانند ولایت معصومین برای فقیهان مورد اشکال است... قیاس ازدواج با ولایت حاکم بر صبی که در راستای رفع نیازهای حیاتی و ضروری او مشروع است، مع الفارق است. زیرا برآورده‌نشدن این نیازها موجب اختلال به امور کودک شده که مورد





رضایت شارع نمی‌باشد. پس حضور حاکم و تعیین تکلیف توسط او ضروری است... درحالی‌که ازدواج در ردیف این‌گونه ضرورت‌ها و نیازها نیست. پس باید جواز دخالت و ولایت حاکم را در گستره‌ی قدر متیقن محدود ساخت. (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص. ۱۶۶)

زیرا معیار مشروعیت ولایت حاکم، ضرورت و اضطرار و اکتفا به قدر متیقن است. درباره‌ی زنی که شوهرش مفقودالثر است، پس از بررسی جامع همه‌ی اقوال و ادله‌ی آنها می‌گوید:

در این جا اشکال دیگری است و آن این‌که با توجه به تشتت متن روایات که در برخی، تعیین تکلیف درباره‌ی غایب مفقودالثر را به امام، و در برخی دیگر به سلطان و در روایات دیگر به والی سپرده است، نمی‌توان این واژه‌ها را در زمان غیبت بر فقیه اطلاق نمود؛ زیرا ثبوت ولایت عامه برای آنان مورد تردید است. نهایتاً بر نائبان خاص یعنی منصوبان مصرح و بی‌واسطه‌ی امام معصوم منطبق است. (همان، ص. ۵۶۷)

بیان فوق نیز گویای این است که در دیدگاه خوانساری، ولایت فقیهان در گستره‌ی مصرحات حسبیه است و فراتر از آن، ولایت ندارند. اگرچه در فتوای منتشرشده در رساله‌ی عملیه رجوع زنی که شوهرش گم شده و قصد ازدواج با دیگری را دارد، به مجتهد عادل را لازم می‌داند (همان، ۱۴۰۳ق، ص. ۴۴۴). دلیل نظر اخیرش این است که تکلیف همسر غائب مفقودالثر از مصادیق امور حسبیه و از باب ضرورت و اضطرار است و الا این فتوا با آنچه در اثر استدلالی‌اش بیان نموده، تناقض دارد.

این دو فقیه، درباره‌ی بیع و شراء کسانی که به عللی مانند صغر، جنون، سفه و حجر، از تصرف در اموال خود منع شده و تحت ولایت پدر و یا جد پدری هستند، در صورت فقدان پدر و جد، حاکم یا همان فقیه جامع‌الشرایط جایگزین آنان می‌گردد و در راستای مراعات مصلحت افراد مذکور، حاکم حق تصرف در اموال آنان را خواهد داشت... و با فقدان حاکم، عدول مومنان دارای این صلاحیت خواهند بود (امام خمینی، ۱۴۳۴ق، ص. ۴۹۰؛ خوانساری، ۱۴۰۳ق، ص. ۲۸۷).

دلیل شرعی ورود حاکم در این موضوع این است که مصداق ضرورت و مصلحت ملزمه یا همان حسبیه است. البته ضمیمه کردن اجازه‌ی وصی موجود و در دسترس، موافق احتیاط است. خاستگاه این احتیاط، نفی ولایت عامه است. اگر ولایت عامه نزد وی مسلم بود، ضمیمه کردن وصی موجود ضروری نیست.

۵. شئون و اختیارات فقیه حاکم در حوزه‌ی مالکیت

امام خمینی در باب مالکیت، ضمن تاکید و تضمین مالکیت خصوصی، تصاحب ثروت توسط حاکم شرع را در صلاحیت دولت اسلامی می‌داند و معتقد است: «مالکیت در اسلام محترم است و در بعض موارد، چنانچه صلاح اسلام و مسلمین اقتضا کند، ولی‌امر می‌تواند مطابق مصلحت عمل نماید» (امام خمینی، ۱۳۹۲/الف، ج ۱۰، ص. ۴۸۱). «دولت اسلامی به زعامت فقیه می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند» (امام خمینی، ۱۳۹۲/الف، ج ۲۰، ص. ۴۵۲).

در اندیشه‌ی خوانساری وضعیت متفاوت است؛ وی معتقد است «گرچه به موجب آیات و روایات، اولویت و صلاحیت و سلطه‌ی بر انفس و اموال مردمان برای پیامبر و امام معصوم علیه السلام مسلم است، ولی با مراجعه به گفتار و تاریخ زندگانی آنان پرهیزشان از اجرای این اولویت محرز است» (خوانساری، ۱۴۰۵/ق، ج ۳، ص. ۹۸). پس غیر معصوم هم نمی‌تواند آن را اعمال نماید. یعنی ورود فقیه از باب ولایت در این گستره فاقد مشروعیت است.

۶. شئون و اختیارات فقیه حاکم در باب ارث

ارث نیز در مواردی، نیازمند تعیین تکلیف توسط حاکم اسلامی است. به اتفاق فقیهان شیعه - در برخی از فروع - امام معصوم وارث میت مسلمان می‌شود. بنابر نظر هر دو فقیه مورد بحث، در بسیاری از فروع مربوط به مانعیت کفر و فقدان وارث واجد شرایط، امام معصوم وارث میت می‌شود (امام خمینی، ۱۴۳۴/الف، ج ۲، ص. ۳۴۷؛ خوانساری، ۱۴۰۵/ق، ج ۵، ص. ۲۹۳).

بنابر دیدگاه امام خمینی در زمان غیبت امام معصوم، مقام صالح برای تصمیم‌گیری پیرامون مال بلاوارث، حاکم شرع است؛ این گزاره، نه تنها یک فتوا که قاعده‌ای مسلم در اندیشه‌ی ایشان است (امام خمینی، ۱۳۹۲/ج، ج ۳، ص. ۴۸۱). تتبع در موارد متعدد ارث بلا وارث، قاعده‌بودن این گزاره در اندیشه‌ی امام خمینی را اثبات می‌کند. مانند این که «اگر یک فرد بهایی از اصل بهایی‌زاده بوده، حاکم اسلامی صلاحیت تعیین تکلیف اموال او را دارد» (همان، ج ۹، ص. ۵۰۶) و «در فرض فوت یا کشته‌شدن مرتد فطری و فقدان وارث مسلمان برای وی، توسط دولت اسلامی تعیین تکلیف می‌گردد» (امام خمینی، ۱۳۹۲/ج، ج ۳، ص. ۲۸۷).

به اتفاق فقیهان شیعه در صورتی که میت، مرتد ملّی بوده باشد نیز، ارث وی به امام





معصوم علیه السلام می‌رسد (امام خمینی، ۱۳۹۲/ب، ص. ۲۸۷؛ خوانساری، ۱۴۰۵/ق، ج ۵، ص. ۲۹۳). هم‌چنین در صورتی که شوهر کافر و همسرش مسلمان بوده و وارث مسلمانی غیر از همسرش نداشته باشد، یک چهارم ارث به زوجه و مابقی به امام علیه السلام تعلق پیدا می‌کند. هرگاه مقتول بدون وارث باشد امام معصوم وارث او بوده و ولی دم او تلقی می‌گردد؛ او می‌تواند قصاص نماید یا به دیه رضایت دهد یا بنابر قول دیگر می‌تواند عفو نماید (خوانساری، ۱۴۰۳/ق، ص. ۲). از نظر خوانساری ارث به سبب ولایت، تنها در مورد امام معصوم علیه السلام جاری است؛ لذا در صورت فقدان وارث واجد شرائط، امام معصوم وارث او خواهد بود و این در زمان غیبت به کسی منتقل نمی‌گردد؛ بلکه بین فقرا تقسیم می‌شود» (خوانساری، ۱۴۰۵/ق، ج ۵، ص. ۳۶۴). در آثار سه‌گانه‌ی فقهی خوانساری، نظر و فتوایی که گویای این باشد که در زمان غیبت، فقیه جامع‌الشرایط بر ارث بدون وارث ولایت دارد، مشاهده نمی‌شود و تنها با عبارت "للإمام" نظرش را خاتمه می‌دهد. مبنای این نگرش نیز، عدم اثبات ولایت عامه برای فقیه است.

براساس این نظریه که همه‌ی صلاحیت‌های اجتماعی و سیاسی در زمان غیبت، به فقیه حاکم منتقل می‌شود باید گفت نایب امام در تمام فروعی که امام معصوم وارث می‌شود، وارث خواهد شد. بنابر مبنای امام خمینی «اگر فوت او معلوم است و وارثی به غیر از امام ندارد، ترکه‌ی او مربوط به حاکم شرع است» (امام خمینی، ۱۳۹۲/ج، ص. ۴، ص. ۴۸۱).

۷. شئون و اختیارات فقیه حاکم در باب وصیت

به نظر هر دو فقیه، وصی متوفای بدون وصی، امام معصوم یا نایب خاص اوست. تفاوت دو دیدگاه در خصوص نحوه‌ی انتقال این صلاحیت در زمان غیبت به حاکم شرع اسلامی است. از دیدگاه امام خمینی «در صورت عروض جنون ادواری بر وصی، احتیاط مستحب این است که در دوران آفاقه، حاکم او را نصب نماید تا تصرفاتش مشروعیت یابد» (امام خمینی، ۱۴۳۴/ق/الف، ج ۲، ص. ۹۸)؛ هم‌چنین اگر یکی از اوصیا فوت شده یا مجنون گردند، «حاکم فردی را جایگزین او می‌گرداند تا احتیاط مراعات شود. اگر خیانت وصی احراز شود حاکم باید او را عزل نموده و فردی را جایگزین نماید یا فردی را با وصی خائن ضمیمه نماید» (امام خمینی، ۱۴۳۴/ق، ج ۲، ص. ۱۰). اگر وصی، وصیت عهدی نموده و وصی را تعیین نکرده باشد و یا به‌دلیلی وصی تعیین شده نتواند اعمال وظیفه نماید، «حاکم عهده‌دار تصمیم درباره‌ی آن است» (امام خمینی، ۱۴۳۴/ق/الف، ج ۲، ص. ۱۰). از دیدگاه خوانساری:

در محدوده‌ی امور اطفال، حاکم در حد ضرورت می‌تواند تعیین تکلیف نموده و به‌موجب مصالح اطفال و مجانبین بازمانده از میّت، تصمیم مقتضی را اتخاذ نماید. یعنی بر مبنای امور حسبیه، دخالت حاکم در حد ضرورت (و نه مصلحت غیر ملزمه) مجاز است؛ ولی اگر دخالت را بر مبنای ولایت عامه توجیه کنیم با مشکل مواجه خواهد شد؛ زیرا ولایت عامه برای فقیه ثابت نشده است. (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص. ۹۱)

این در حالی است که امام خمینی بر مبنای ولایت عامه‌ی فقیه، تعیین وصی را مشمول صلاحیت فقیه می‌داند و احراز ضرورت اداره‌ی اطفال و امثال آن برای مشروعیت دخالت فقیه را لازم نمی‌داند.

۸. شئون و اختیارات فقیه حاکم در باب قضاوت

ولایت فقیهان در حوزه‌ی قضاوت مورد اتفاق همه‌ی فقه‌های شیعه است (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص. ۴۸؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۶۷)؛ هر دو فقیه مورد بحث نیز بر آن اتفاق نظر دارند. امام خمینی مقام قضاوت را از ناحیه‌ی خدای متعال به ترتیب اولویت، نخست به پیامبر و بعد از او به ائمه‌ی معصومین و پس از آنان در زمان غیبت، به فقیه جامع‌الشرایط منتقل می‌داند و معتقد است که منصب قضا برای فقیه عادل است و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلاقی نیست. یعنی صلاحیت قضایی فقیه از سنخ صلاحیت ولایی است و قضاوت فاقد شرائط، حتی در اشیای حقیره نیز حرام است و ترفع به فقیه جامع‌الشرایط را برای فصل خصومت واجب می‌داند (امام خمینی، ۱۴۳۴ق، الف، ج ۲، ص. ۴۳۶). در اندیشه‌ی مرحوم خوانساری، ولایت در باب قضا برای فقها صرفاً دربرگیرنده‌ی طرفین دعوا است و سایرین را شامل نمی‌شود. به بیان دیگر، چنان‌چه طرفین قضاوت فقیه‌ی را نسبت به خود پذیرفتند و نزد او ترفع کردند، حکم وی بر آنان نافذ است. خوانساری بین "حکومت" و "قضاوت" تفاوت قائل شده و بر این باور است که صلاحیت فقیهان برای قضاوت «از باب انفاذ حکم شرعی است؛ دقیقاً مانند همان صلاحیت آمر در امر به معروف و ناهی در نهی از منکر است. گرچه این تفسیر با ظاهر روایت "حکم بحکمن" سازگاری ندارد... تفسیر دیگر از ولایت در قضاوت این است که شارع تنها برخی از شئون افرادی را به فرد دیگری (فقیه) ارجاع داده است، نه این که به آنان ولایتی مانند ولایت پدر و جد و متولی بر وقف را به فقیه داده باشد» (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ص. ۴). توجه و اعتماد آیت‌الله خوانساری بر اصل عدم ولایت و ضعف ادله‌ی مثبتیه ولایت فقیه نزد او، وی را به ارائه‌ی تفسیر غیر ولایی از صلاحیت قضایی فقیهان متمایل نموده است.





۹. شئون و اختیارات فقیه حاکم در باب شهادت

نظر فقهی امام خمینی درباره‌ی شهادت باطل این است که باید شاهدان باطل را که به دروغ شهادت داده و موجب ضرر جانی و مالی یا حیثیتی شده‌اند، در شهر شهره نمود تا شهادت آنان بی اعتبار گردد؛ حاکم نیز می‌تواند آنان را آن گونه که صلاح می‌داند تعزیر نماید (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۲، ص. ۴۳۱). ولی بنابر نظر خوانساری «اگر کسی به دروغ شهادت داده و موجب محکومیت فردی گردد، بین مردم معرفی شده و امام معصوم علیه السلام برای مدتی او را زندان نموده، آن گاه آزادش می‌کرد. تسری این صلاحیت به غیر از امام معصوم و نایب خاصش محل تردید و تامل است» (خوانساری، ۱۴۰۵، ق، ج ۶، ص. ۱۶۷)؛ یعنی فقیه جامع‌الشرایط صلاحیت صدور حکم حبس و تطویف^۱ برای وی را ندارد.

۱۰. شئون و اختیارات فقیه حاکم در باب امر به معروف و نهی از منکر

از دیدگاه امام خمینی «تمام مراحل امر به معروف و نهی از منکر برای نوع و آحاد مکلفان واجب کفایی است؛ ولی اگر تحقق نهی از منکر متوقف بر ایراد ضرب و جرح باشد، بنابر احتیاط باید با اذن امام معصوم علیه السلام باشد. در روزگار ما فقیه جامع‌الشرایط جایگزین اوست (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۱، ص. ۴۵۸)؛ هم‌چنین مبادرت به جرح و قتل با اذن مجتهد جامع‌الشرایط مشروع است (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۱، ص. ۴۵۷). علاوه بر این، آن جاکه در پرتو انجام این فریضه، تحمیل ضرر به فرد مورد خطاب محتمل است، مانند این که «نهی از منکر تنها با کتک‌زدن و وارد نمودن درد و رنج، حبس و سخت‌گیری محقق شود، با الزام به رعایت ترتیب بین مراتب از آسان به سخت، در آخر، به استیذان از مجتهد جامع‌الشرایط منوط است» (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۱، ص. ۴۵۷).

مرحوم خوانساری اذن فقیه جامع‌الشرایط را در این باره نافذ نمی‌داند؛ زیرا ادله‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر از فرض توقف بر قتل و جرح منصرف است. علاوه بر آن، موجب بروز هرج و مرج نیز می‌گردد (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص. ۳۹۸). در نتیجه، امر و نهی عملی که اضرار به مامور و منهی را به دنبال داشته باشد، مجاز نیست. بنابراین، امر به معروف و نهی از منکر در همان مراحل بدوی متوقف است!

۱. تطویف یعنی معرفی شاهد کاذبی که به دروغ ادای شهادت نموده و باعث خسارت به محکوم علیه شده است؛ تا در جامعه شناخته شود و جامعه به او اعتماد نکند.

۱۱. شئون و اختیارات فقیه حاکم در باب حدود

در دیدگاه امام خمینی «عهدہ‌دارشدن امور سیاسی مانند اجرای حدود و قضاوت، و امور مالیه مانند جمع‌آوری مالیات و مباحات شرعی، در صلاحیت امام معصوم علیه‌السلام و منصوب خاص اوست. در زمان غیبت ولی‌آمر و سلطان دوران (عج) فقیهان واجد شرایطی که شایستگی فتوا دارند، قائم‌مقام ایشان بوده و جز جهاد ابتدایی، تمام اختیارات امام معصوم علیه‌السلام را دارا می‌باشند» (امام خمینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص. ۴۹۵).

اقامه‌ی حدود در زمان غیبت امام معصوم از نظر آیت‌الله خوانساری، در صلاحیت فقیهان جامع‌الشرايط قرار نمی‌گیرد. او بر این مسأله مدعی شهرت و ناقل ادعای اجماع است (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص. ۴۱۱). از نظر ایشان مقایسه‌ی حدود و امر به معروف و نهی از منکر قیاس مع‌الفارق است؛ «زیرا لازمه‌ی حدود، ایذا و ایلام (مجازات و آزار) است و باید توسط معصوم علیه‌السلام یا منصوب خاص او اجرا شود» (همان) و عدالت اسلامی معمول گردد. در دیدگاه ایشان «اجرای حدود، قضاوت و مالیات شرعی تنها در صلاحیت امام مسلمانان و منصوب ویژه‌ی اوست. در زمان غیبت ولی‌آمر و سلطان روزگار (عج) انجام این وظیفه برعهده‌ی کسی نیست» (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص. ۴۵۹)؛ این دو مقوله تنها در صلاحیت پیامبر و امامان معصوم یا منصوبان مصرح و ویژه‌ی ایشان است. مقبوله‌ی عمر بن حنظله نیز توان اثبات چنین صلاحیتی را برای غیر معصوم ندارد» (همان).

تعطیلی حدود نیز در نزد مرحوم خوانساری نگران‌کننده نیست و نمی‌توان به استناد وجوب اقامه‌ی آن، حدود اختیارات فقیه را گسترش داد. به نظر ایشان موضوع حدود مشمول ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر نیست تا عمومات و اجماعی که جماعتی ادعا کرده‌اند، حدود را نیز شامل شده و آن را نیز واجب نماید؛ بلکه چون حدود، حاوی ایذاء و تحمیل درد بر محدود‌علیه است، در حیطة‌ی صلاحیت معصوم و یا نائب خاص اوست. اگر حکمت اقامه‌ی حدود در زمان حضور و غیبت شامل اقامه‌کنندگان، محدود‌علیهم و نوع مکلفان است و اقامه‌ی آن در زمان غیبت و حضور واجب و ضروری است؛ باید در همه‌ی زمان‌ها، قبل از مقبوله‌ی [عمر بن حنظله] و مشهوره‌ی [ابی خدیجه] نیز واجب بوده باشد. این بدان معناست که معصومان، فقیهان، عدول مومنین و در صورت فقدان یا ناتوانی آنان، فساق هم ملزم به اجرای حدود باشند. این نیز بطلانش روشن است. پس اختصاص این امر به معصومان و منصوب ویژه‌ی ایشان بعید نیست (همان).

مرحوم خوانساری بر این باور است از آنجایی که همه‌ی ادله‌ی ارائه‌شده برای وجوب و





لزوم اجرای حدود در زمان غیبت مخدوش هستند، حدود در زمان غیبت معصوم قابل اجراست. در آثار فتوایی او نیز اجرای حدود در زمان غیبت امام معصوم محل تردید قرار گرفته و معتقد است: «باید دانست که اجرای حدود در زمان غیبت خالی از اشکال نیست» (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۷، ص. ۴۹۴).

پرسش قابل طرح این است که در صورت وقوع و اثبات جرائم مشمول مجازات حد، آیا مجرم رها می‌شود یا تعزیر می‌گردد؟ در کلمات مرحوم خوانساری به صورت شفاف برای این پرسش پاسخی نمی‌توان یافت؛ البته می‌توان بداهت پاسخ را محملی برای سکوت او دانست. رهاسازی مجرم مشمول حد از همه‌ی مجازات‌ها موجب مفاسدی است که هیچ مومنی آن را بر نمی‌تابد. از جمله‌ی آن‌ها می‌توان تحلیل حرام، اشاعه‌ی فساد، نقض هنجار عمومی اسلامی و نظم عمومی را برشمرد. پس جرائم، مشمول حدود شرعی بر فرض تعطیلی حدود در دوره‌ی غیبت، مصداق امور حسبیه است که شارع به رها نمودن آن راضی نیست. ادله‌ی نهی از منکر نیز موید همین نظر است. بنا بر مبنای لزوم تناسب جرم و مجازات، باید تعزیر دون الحد صورت گیرد.

۱۲. شئون و اختیارات فقیه حاکم در موضوعات

یکی از حیطه‌های مسلم ولایت یا اختیارات فقیه، در محدوده‌ی موضوعات است؛ مانند طلوع و افول ماه‌های قمری که در پاره‌ای از مناسک اسلامی اهمیت ویژه‌ای دارند. اعتبار نظر حاکم شرع برای اثبات طلوع یا افول ماه قمری از دیرباز مورد بحث فقیهان بوده است. از دیدگاه امام خمینی پنجمین راه اثبات حلول ماه این است که «حاکم شرع حکم کند که اول ماه است... کسی هم که تقلید از او نمی‌کند، باید به حکم او عمل کند» (امام خمینی، ۱۴۳۴ق/الف، ج ۲، ص. ۲۶۳).

آیت‌الله خوانساری در این باره نیز متفاوت می‌اندیشد. از دیدگاه او حکم حاکم شرع برای ثبوت هلال از اعتبار شرعی برخوردار نبوده و «ثبوت هلال به حکم حاکم شرع محل تأمل است» (خوانساری، ۱۴۰۳ق، ص. ۳۵۷)؛ وجه این تأمل را باید عدم ثبوت ولایت عامه‌ی فقیه در گستره‌ی موضوعات نزد سید خوانساری دانست. برآیند این باور، بی‌اعتباری حکم حاکم شرع در خصوص این موضوع است. در حالی که امام خمینی و قائلین به ولایت عامه‌ی فقیه، چنین صلاحیتی را باور داشته و براساس آن حکم حاکم به رویت هلال را نافذ و حتی برای سایر فقها غیرقابل خدشه می‌دانند. چنین نظری برآیند اعتقاد به ولایت عامه فقیه واجد شرایط است.

۱۳. شئون و اختیارات فقیه حاکم در حوزه‌ی عمومی و سیاسی

شئون و اختیارات فقیه جامع‌الشرایط در حوزه‌ی امور عمومی و حکومتی، مهم‌ترین بخش نوشته‌ی حاضر است؛ نگرش این دو فقیه معاصر در این حوزه کاملاً متفاوت است.

۱۳،۱. دیدگاه امام خمینی

در دیدگاه امام خمینی «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن‌ها موجب تصدیقش می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد» (امام خمینی، ۱۳۹۲/ج، ص. ۱۳). ادله‌ی نقلی دال بر ولایت فقیه، مؤید حکم عقلی است. او صحت صدور و سند روایات مورد استناد در این زمینه را چندان مورد توجه قرار نمی‌دهد و تنها به تبیین دلالت آن‌ها بر مطلوب بسنده می‌کند. با بررسی آثار فقهی امام خمینی می‌توان چنین گفت که منظومه‌ی اجتهاد و استنباط ایشان بر بنیان اسلام سیاسی و اجتماعی استوار است. در دیدگاه ایشان، حکومت فلسفه‌ی عملی تمامی فقه است (امام خمینی، ۱۳۹۲/الف، ج ۲۱، ص. ۲۸۹). ایشان در آغاز تکوین اجتهادشان تشکیل دولت اسلامی را در پرتو حضور فقیه می‌دانستند که تحقق آن در فضا و ادبیات کتاب "کشف اسرار هزارساله" در قالب نظارت مطرح شده بود. در آن‌جا ایشان بر این نظر بودند که فقها باید بر نظام تقنینی نظارت کنند و یک نفر عادل را به‌عنوان سلطان انتخاب نمایند (امام خمینی، ۱۳۲۷، ص. ۱۸۵-۱۸۹). این نگرش در قالب نظریه‌ی ولایت فقیه یکی دیگر از مراحل تکاملی خود را طی نمود. هرچندکه در آثار علمی، تعبیر "ولایت مطلقه‌ی فقیه" از ایشان صادر نشده است، ولی تصریح به ولایت مطلقه در اواخر عمر شریف صورت گرفت که براساس آن فقیه حق تعطیلی موقت احکام اولیه مانند نماز و روزه و حج را نیز دارد (همو، ۱۳۹۲، ج ۲۰، ص. ۵۲۴). در منظومه‌ی فکری و فقهاتی امام خمینی، تحقق دولت اسلامی بدون حضور فقیه برتابیده نمی‌شود؛ زیرا فقیه از سوی امامان معصوم به‌نیابت در حوزه‌ی عمومی و اجتماعی منصوب شده و تمام صلاحیت‌های آنان در حوزه‌ی عمومی و اجتماعی را داراست.

۱۳،۲. اندیشه‌ی آیت‌الله خوانساری

در اندیشه‌ی مرحوم خوانساری به‌دلیل مخدوش‌بودن ادله‌ی نقلی، نصب حاکم در دوران غیبت تحت‌عنوان نیابت عامه‌ی فقیه مخدوش و مردود است؛ در اثر کلامی و آثار فقهی خوانساری نیز پرسش از نحوه‌ی اداره‌ی جامعه اسلامی در دوران غیبت بی‌پاسخ می‌ماند. ایشان «هیچ مرحله از ولایت را برای فقیه معتقد نبوده و حتی حق تصرف در خمس و زکات را هم بر مبنای ولایت عامه برنمی‌تابد؛ تا چه رسد به اجرای حدود و قصاص و دیگر





امور اجتماعی. این کجا و نظریه‌ی حضرت امام کجا که معتقد است فقیه، ولایت مطلقه دارد؛ همان ولایتی را که برای پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام معتقد است، برای فقیه جامع‌الشرایط هم می‌پذیرد» (مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۸، ص. ۲۹۳).

در اندیشه‌ی خوانساری در تمام ابواب فقه، هر جا و در هر موضوعی که تعیین تکلیف به اثبات ولایت عامه منوط بوده است، مورد تأمل و انکار قرار گرفته است. صلاحیت‌های فقیه جامع‌الشرایط یا همان حاکم شرع محدود در حیطه‌ی حسبه‌ی مضیقه است. بدیهی است که در این نگرش، زعامت سیاسی و تشکیل دولت، به‌ویژه به‌معنای قدرت عالی‌هی سرزمینی و دولت مدرن امروزی منتفی است. از نظر او فقیه فقط در ساحت افتاء، امور حسبه به مفهوم مضیق و قضاوت ولایت دارد؛ ولایت او در حوزه‌ی قضاوت نیز در صورت ترافع طرفین و پذیرش ولایت اوست و نسبت به دیگران نفوذ شرعی ندارد. بنابراین صلاحیت بنیادین و اولی فقیه واجد شرائط در حوزه‌ی افتاء و بیان احکام است. فراتر از آن، مشمول اصل عدم ولایت و صلاحیت است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۳، ص. ۹۸).

پس بر مبنای مرحوم خوانساری به‌استناد ولایت عامه‌ی فقیه نمی‌توان دولت اسلامی ایجاد نمود؛ زیرا دولت اسلامی مبتنی بر اختیارات حاکم برای اجرای حداکثری و در حد امکان شریعت است. احکام اسلام اموری فرازمانی و فرامکانی هستند و دولت اسلامی موظف است حتی‌المقدور همه‌ی آن‌ها را اجرا نماید. وقتی صلاحیت شرعی مکلفین برای دولت براساس شریعت اسلامی اثبات نشود، نمی‌توان به تاسیس دولت اسلامی مبادرت ورزید. حفظ نظام اجتماعی و تامین امنیت و دفاع، موجب پذیرش اضطراری دولت عرفی است که ملتزم به اجرای شریعت نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

در اندیشه‌ی دو فقیه مورد بحث، شئون و اختیارات فقیه در دوران غیبت بسیار متفاوت هستند. هرچند در ابواب مختلف اتفاق نظرهایی بین آن دو یافت می‌شود، اما امام خمینی در این باره دارای رویکردی متفاوت است. او سرشت اسلام و احکام اسلامی را اجتماعی، حکومتی و برای اداره‌ی جهان بشریت در همه‌ی زمان‌ها مناسب می‌داند؛ این نگرش مبنای اصلی نظریه‌ی ایشان است که تطور نظری‌اش نیز بر آن مبتنی است. نگرش کمال‌گرایانه و جامع به اسلام، زیرساخت ایده‌ی وجوب تشکیل دولت در دوره‌ی غیبت امام معصوم علیه‌السلام است که از طریق انتقال جمیع صلاحیت‌های حکومتی و سیاسی آن

حضرت به فقیه جامع شرایط امکان‌پذیر می‌گردد. از دیدگاه ایشان تاسیس حکومت اسلامی بدون حضور فقیه جامع‌الشرایط ممکن نیست؛ این حضور می‌تواند در اشکال متعددی نمایان گردد. پیامد این نگرش، وجوب حفظ نظام سیاسی به‌سان نماز و بلکه بالاتر است. در این دیدگاه، عبادت و سیاست دو روی یک حقیقت هستند.

از دیدگاه خوانساری فقیه جامع‌الشرایط بیش‌تر شأن مبین دارد. گرچه او از طرف امام معصوم علیه‌السلام در اموری چون قضاوت، افتاء و امور حسبیه دارای ولایت و مجاز به تصرف شده است، ولی بنابر اصل عدم ولایت و ضعف سندی و دلالتی ادله‌ی نقلی دال بر ولایت فقیه، ولایت عامه به وی تفویض نشده است. فقدان نگرش کلان و نظام‌مند به ادله‌ی اجتهادی و بررسی هر یک از ادله بدون توجه به دیگری، مرحوم خوانساری را به این دیدگاه رهنمون ساخته است. در این نگرش، نقش اجتماعی فقیه به حداقل رسیده است. با توجه به ضرورت عقلی حکومت نزد صاحب این دیدگاه، برآیند آن، پذیرش مشروعیت دولت عرفی است؛ زیرا ضرورت و اضطراری که موجب مشروعیت دولت است، کفایت تشکیل دولت اسلامی را نمی‌دهد. دولت اسلامی ملتزم به اجرای حداکثری شریعت به‌قدر مقدور است. مرحوم خوانساری هیچ‌گونه حضور مدیرانه، ناظرانه، فردی و یا شورایی در حکومت به‌معنی امروزی آن را برای فقیه برنتابیده است. او در ابواب و موضوعاتی که سرشت آن‌ها فرا فردی است و مجری آن یک نظام و تشکیلات است - مانند جزئیات، دفاع، سیاست و سایر ابواب و احکامی که در نظام اجتماعی تعیین‌کننده هستند - فاقد نگرش نظام‌مند کلان است؛ بنابراین در آثار فقهی‌اش به بیان احکام و تکالیف شخصی مکلفان اکتفا نموده و در مواردی به‌علت توقف برخی از احکام بر ثبوت ولایت عامه برای فقیه بحث را بی‌ثمر دانسته است. چنین نگرش‌هایی نسبت به سرنوشت امت اسلامی و جهان اسلام احساس تکلیف شرعی ندارند. اصرار بر اصل عدم ولایت، اعتماد به ادله‌ی نقلی بیش از ادله‌ی عقلی، اکتفا به قدر متیقن و التزام به شفافیت، شرط عصمت برای حاکم اسلامی، عدم کفایت ادله‌ی نقلی دال بر ولایت فقیه، پذیرش تعطیلی برخی از ابواب و احکام اسلامی در زمان غیبت؛ علل غلبه‌ی فردیت بر اجتهاد مرحوم خوانساری را در فهم اسلام زمانه‌ی غیبت و پرهیز از ورود به ساحت حوزه‌ی عمومی فراهم نموده است.

در دل این دیدگاه، بی‌طرفی نسبت به پدیده‌ی دولت نهفته است. ضرورت حفظ نظام اجتماعی، ضرورت وجود دولت را اثبات می‌کند و وجود آن را به‌سان اکل میته می‌پذیرد؛ شکل و مدل آن نیز بسته به زمانه قابل دگرگونی و تحول است. بنابراین تحقق دولت



3

اسلامی به استناد ضرورت عقلی و شرعی و به ملاحظه‌ی اضطرار، به سان اکل میت‌ه برای صیانت از استمرار نظام اجتماعی و پیشگیری از اختلال آن مورد اتفاق عقلاست. اگر بتوان دولت عرفی‌ای را که به شریعت التزام ندارد، به استناد اضطرار اسلامی بنامیم، آیت‌الله خوانساری در بخشی از دیدگاه خود با امام خمینی به تلاقی رسیده‌اند؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد که امکان تشکیل دولت اسلامی، تلاقی دو اندیشه است. ترجیح دولت عرفی بر وضعیت بی‌دولتی که موجب اختلال نظام است، نقطه‌ی دیگر اتفاق دو فقیه مورد بحث می‌باشد.



منابع

- قرآن کریم.
- اخوان کاظمی، ب. (۱۳۹۰). ولایت مطلقه فقیه. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- انصاریان خوانساری، م.ت. (۱۳۹۴). مرجع متقین. قم: مؤسسه انصاریان.
- ایروانی، ع. (۱۴۰۶ق). حاشیه المکاسب. (ج ۱). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آشتیانی، م.ح. (۱۴۲۵ق). کتاب القضاء. (ج ۱). قم: انتشارات زهیر.
- باقی‌زاده، م.ح.؛ امیدفرد، ع. (۱۳۹۳). ضرورت حفظ نظام و منع اختلال در آن. شیعه‌شناسی، شماره ۴۷.
- توحیدی تبریزی، م.ع. (۱۴۱۷ق). مصباح الفقاهه: تقریرات سید ابوالقاسم خویی. (چاپ چهارم)، (ج ۱). قم: مؤسسه انصاریان.
- حرعاملی، م. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعه. (ج ۱). قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- حکیم طباطبائی، م. (بی‌تا). نهج الفقاهه. (چاپ اول). قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
- حلی، ن. ج. (۱۴۰۷ق). المعتمد فی شرح المختصر. (ج ۲). قم: مؤسسه سید الشهداء.
- خمینی، ر. (۱۳۹۲ ج). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، ر. (۱۳۲۷). کشف اسرار هزار ساله. تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی.
- خمینی، ر. (۱۳۸۱/الف). رساله توضیح المسائل. (چاپ چهارم) تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، ر. (۱۳۹۲/الف). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، ر. (۱۳۹۲/ب). استفتانات. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، ر. (۱۳۸۱/ب). فلسفه امام خمینی. مقرر: سید عبدالغنی موسوی اردبیلی. تهران. (چاپ اول). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، ر. (۱۴۲۹ق) البیع. مقرر: قدیری. محمد حسن. (چاپ اول). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، ر. (۱۴۳۴ق/الف). تحریرالوسیله. تهران: (چاپ سوم). مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، ر. (۱۴۳۴ق/ب) ولایت فقیه. چاپ بیست و نهم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خوانساری، ا. (۱۳۸۳ق). رساله عملیه احکام عبادات. (چاپ دوم). تهران: مکتبه الصدوق.
- خوانساری، ا. (۱۳۹۸ق/الف). التعليقات علی کتاب العروة الوثقی. تهران: مکتبه الصدوق.
- خوانساری، ا. (۱۳۹۸ق/ب). العقائد الحقّه. تهران: مکتبه الصدوق.
- خوانساری، ا. (۱۴۰۵ق). جامع المدارک فی شرح المختصر النافع. (چاپ دوم). تهران:

مكتبة الصدوق.

- خوانساری، ا. (۱۴۰۳ق). رساله عملیه. (چاپ دوم) تهران: مكتبة الصدوق.
- رشاد، ع. ا. (۱۳۸۷). دانشنامه امام علی علیه السلام. (چاپ چهارم)، (ج ۴). تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- طوسی، ا. م. (۱۳۷۸ش). الجمل و العقود في العبادات. م. واعظزاده خراسانی. (مترجم). مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه فردوسی.
- غروی اصفهانی، م. ح. (۱۴۳۰ق). الحاشية على كتاب المكاسب. بيروت: انتشارات ذوالقربی.
- غروی اصفهانی، م. ح. (۱۴۰۹ق). الإجاره. قم: انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- لنگرودی، م. ح. (۱۳۸۷). «گفتگو درباره شخصیت آیت الله سید احمد خوانساری». فقه اهل بیت علیهم السلام. ۱۳۷۸، ص ۲۲۹-۲۴۵.
- معادیخواه، ع. (۱۳۸۳). تاریخ اسلام. (ج ۱). تهران: ذره.
- موسوی اردبیلی، ع. (۱۴۲۵ق). فقه القضاء. (چاپ دوم). (ج ۲). قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- نجفی مرعشی، ش. (۱۴۰۶ق). منهاج المؤمنین. (چاپ اول). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- نجفی، م. ح. (۱۴۰۲ق). جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام. (چاپ هفتم)، (ج ۲۱). بیروت: دار احیاء التراث العربی.



References

- Holy Quran.
- Akhavan Kazemi, B. (2011). Absolute clerical rule. Tehran: Islamic Revolutionary Documentation Center.
- Ansarian Khansari, M. T. (2015). Reliable reference. Qom: Ansarian Institute.
- Ashtiani, M. H. (1425 AH). The Book of Judgment (Vol. 1). Qom: Zuhair Publications.
- Baghizadeh, M. J. & Omidifard, A. (2014). The need to maintain order and prevent disruption. *Shia Studies*, No. 47,
- Gharavi Isfahani, M. H. (1989). *al-Ijarah*. Qom: Islamic Publications, Seminary Teachers Association.
- Gharavi Isfahani, M. H. (2009). *Al-Hashiya Ali Kitab al-Makasib*. Beirut: Zulqarbi Publications.
- Hakim Tabatabai, M., *Nahj al-Fiqh*, first edition, Qom, 22 Bahman Publications
- Haramali, M. (1997). *Shiite means*. (Vol. 1). Qom: Al-Bayt Institute (AS).
- Irvani, A. (1406 AH). *The margins of business* (Vol. 1). Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Khansari, A. (1964). *Practical treatise on the rules of worship*. (second edition). Tehran: Al-Sadough School.
- Khansari, A. (1978a). *Comments on the book Al-Urwa Al-Wathqi*. Tehran: Al-Sadough School.
- Khansari, A. (1978b). *Right beliefs*. Tehran: Al-Sadough School.
- Khansari, A. (1983), *Practical Treatise, Second Edition*, Tehran, Sadough School.
- Khansari, A. (1985). *Comprehensive evidence in the description of Al-Mukhtasar Al-Nafi'*. (second edition). Tehran: Al-Sadough School.
- Khomeini, R, (2002b), *Imam Khomeini's Philosophy*, Edited by: Seyed Abdul Ghani Mousavi Ardebili, Tehran, First Edition, Imam Khomeini Publishing House
- Khomeini, R, (2008) *Al-Bayy, Muqadr al-Qadiri*, Mohammad Hassan, first edition, Tehran Imam Khomeini Publishing House
- Khomeini, R, (2013b) *Velayat-e Faqih*, Twenty-Ninth Edition, Tehran, Imam Khomeini Publishing House
- Khomeini, R. (1948). *Discovering the secrets of a thousand years*. Tehran: Islamic Theological Bookstore.
- Khomeini, R. (2002a). *Thesis Explanation of Issues*. Fourth Edition of Tehran: Imam Khomeini Publishing House.
- Khomeini, R. (2013). *The Book of Al-Bayy*. Tehran: Imam Khomeini Publishing House.
- Khomeini, R. (2013a). *Sahifa Imam*. Tehran: Imam Khomeini Publishing





- House.
- Khomeini, R. (2013b). Referendums. Tehran: Imam Khomeini Publishing House.
 - Khomeini, R., (2013a) Tahrir al-Waseela, Tehran, third edition, Imam Khomeini Publishing House
 - Langroudi, M. H. (2008). "Conversation about the character of Ayatollah Seyyed Ahmad Khansari". Jurisprudence of the Ahl al-Bayt (as), No. 17-18, Islamic Encyclopedia Encyclopedia Institute
 - Maadikhah, A. (2004). History of Islam. (Vol. 1). Tehran: Particle.
 - Mousavi Ardabili, A. (2004). Jurisprudence of the judiciary (2nd ed., Vol. 2). Qom: Mofid University Press.
 - Muhaqqiq al-Hilli. (1987). Al-Mu'tabar fi Sharh Al-Mukhtasar. (Vol. 2). Qom: Seyed Al-Shuhada Institute.
 - Najafi Marashi, Sh, (1986), Minhaj Al-Mo'menin, first edition, Qom, Ayatollah Marashi Library
 - Najafi, M. H. (1982). Jawahar al-Kalam fi Sharh Sharia al-Islam (Seventh Edition), (Vol. 21). Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.
 - Rashad, A. A. (2008). Encyclopedia of Imam Ali (AS). (Fourth Edition), (Vol. 4). Tehran: Hozeh Research Institute and University Press.
 - Tohidi Tabrizi, M. A. (1417 AH). Mesbah al-Fiqah: Sayyid Abu al-Qasim Khoi's lectures (4th ed., Vol. 1). Qom: Ansarian Institute.
 - Tusi, Abu Ja'far, Mohammad Ibn Hassan, (1999), Translator: Khorasani, Mohammad Waezzadeh, Al-Jamal and Al-Aqood Fi Al-Abadat - Translation, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad Publishing Institute.